



نقدی بر نقد



تذکار: مضمونی را که در ذیل مطالعه می‌نمائید، نوشته آقای

سخی نجیب می‌باشد که در پاسخ به نوشته آقای استاد محمد عزیزی نعیم تحت عنوان «تاریخ چیست و مورخ کیست؟» به رشته تحریر در آمده و آقای نجیب تقاضای نشر آنرا از مجله همین نموده است. باید گفت این مضمون و مقاله آقای نعیم در نشریه (کاروان - ۴) قوس ۱۳۷۹ خورشیدی، منتشره آمریکا نیز به چاپ رسیده است که ما جهت مرید معلومات خواننده گان عزیز مهین، به نشر هر دو نقد می‌پردازیم.

نوشته: سخی نجیب

استراسبورگ فرانسه سی ام اکتوبر دوهزار

اتحاد نامقدس برعلیه دو جلد افغانستان در مسیر تاریخ

برابر آنها به صفت آرائی پرداخت. بحث دوم نشر مرحوم خیار افغانستان در مسیر تاریخ، همین واقعیت را با مشاهدات علمی مورخ از این کلیت تاریخی شروح و بیان می‌کند. همچنین فرمایند که از آن ناشی گردیده، سهم قلیل و کثیر، خصوصیات هر یک از محرکین آنرا با امتدادی بازنگری می‌کند. سلسله تسلیم طلبی افراد درگیر این وقایع و از خود گذری‌ها و شهامت و اصرار ملت را آینه وار انعکاس می‌دهد. برخی افراد که آگاهانه یا نا آگاهانه دیگر از روی منافع شخصی در خدمت از تراجاع و

آن می‌پردازد نظر به گسترش ابعاد و ارزش آن در حیات جامعه حادثه تاریخی را رده بندی کرده و آنرا رویداد تاریخی پر خشک و تاریخی و یا نقطه عطف تاریخ نامگذاری می‌کند. سال ۱۹۲۹ نقطه عطفی در تاریخ افغانستان بشمار می‌رود. زیرا در این سال استعمار جهانی دولت برخی افغانستان را واژگون ساخت. و دانه های استعمار نوین را در منطقه حتی در جهان برای اولین بار در کشور ما زود کرد. در این تعرض اقشار استغاده جو را در خدمت خود قرار داده در حالیکه ملت ما در

آلتیکه تاریخ منحت علم در بنهار و عمل عقیده مند هستند. به این اصل ایمان دارند که حادثه اجتماعی در مجموع و واقعه تاریخی بطور اخص علل و ریشه های عمیق در طول زمان دارند لهذا برای تشریح آنی رویداد ها مورخ مجبوراً علل آنرا در گذشته های دور جستجو می کند. تا به علت اصلی و محدود واقعه مورد بحث دسترسی حاصل نماید. چنانچه این علت را تشخیص کند، آنرا از بیزیات و عوامل دیگر تجزید کرده به تحلیل

فرهنگ، با چنین اظهارات غلط خواهانه مساوات، زرنگی در برابر شهدای ملت ما بگذرد می گیرد.

مرحوم فرهنگ، از صفحه شانزدهم کتاب خود در جلد اول که به ستایش طبیعت مظلوم هزاره می پردازد و این وضعیت تا آخر کتاب ادامه دارد اما در صفحه ۱۵۲ ح ۱ بنک ابتدا قایل می شود مادر ضرب گلوله یک نفر از متعلمین لیسه نجات بنام عبدالخالق به قتل رسانده او هزاره بودن عبدالخالق را فراموش می کند.

چرا از اینکه با عمل مرحوم عبدالخالق هزاره موافق بوده یا مخالف بطور بخمود حق می دهد که هزاره بودن او را محو کند زیرا بر خورد وی با هزاره ها وضعیت تاریخی دارد، اما متعلق او یا خانواده حکمران عمده و استراتژیک است نباید بار اول باشد در حیات تاریخ بوسی کسی که می خواهد تاریخ ملی را بنویسد اما نظر به ملحوظات شخصی حکم سلب ملیت فرد را صادر می کند.

بعد از ملاحظه نظرات مرحوم فرهنگ دیگر جای شکی باقی نمی ماند در اینکه او در جمع ملت ظاهراً قرار گرفته بود مگر جای اصلی اش در زیر چتر فساد و ملیت ست سالت امیر وضع شده از طرف قشر حاکم بود.

عل قولهای مرحوم فرهنگ را که در فوق ذکر کردیم چکیده ای از موضع گیری اوست اما مرحوم غبار در جلد دوم میکانیزم تشکیل این وضعیت را مستند ساخته و شرح می کند مرحوم غبار که خاندان حکمران را در عمل شناسایی کرده، و تلف لیب که افراد چه قیمتی را باید، برای جلب اعتماد حاکمان میزدانند، کم نبود تعداد افرادی که قصد همکاری با این دولت را داشتند، اما چون سازش نکردند، دستگیر و اعدام شدند. مانند شهید محی الدین خان ابدی آنجا که یک عمر در سایه این اعتماد خسیدند. چرا از یاد آوری کرده های خویش چشمپوش می شوند؟ اگر یکی در کفش ندانند

نشر این کتاب روابط مخفی غده اشخاص را برملا ساخت. چون در برابر این اثر باید موضع مشترک می گرفتند. لهذا بدستگشی متقابل پرداختند چنانچه اعظم مستانی عضو هیئت دایسه شورای انقلابی حزب خلق که تمام تعامیم شورای انقلابی بعد از تصویب و امضای آن توسط هیئت دایسه به مرحله اجرا در میآمد، از جمله حکم اعدام هزاران وطنپرست دست امداد بسوی عزیز نعیم دراز کرده که او خود یکی از وارثین ثروت هنگفت محمد هاشم حد باقیم است. هندیگر را استاد و برادر عزیز خطاب می کنند. این تعارفات را در مقاله جریده دعوت شماره سیام و اکتیسر سال دو هزار مطالعه می کنیم.

عزیز نعیم صفحات چند را به دل فرامی در مورد تاریخ نگاری، تاریخ نگری، علم و برخورد علمی با تاریخ میا می کند. با در نظر داشت اینکه بعد از چهل سال حکمرانی نادر، هاشم، ظاهر و داود تنها پنج نفر ضد نفوس کشور از نعمت سود بهره مند بود، این غلغلهانی عزیز نعیم تعجب آور است. که اگر شما به علم واقعاً ایمان داشتید پس چرا این چهل سال در ظلمت گذشت، اما جواب این سوال را خودش با ارائه دو مثال در مورد علوم مثله میدهد. زیرا عزیز نعیم دگم را عدم تصور می کند او می گوید: در هر زمان و هر مکان ۲ جمع ۲ مساوی به ۴ است این معطوق دگمیت های قرن هفده و هجده بود که در برابر متفکرین عصر روشنی از آن استفاده می کردند. البته جای تاسف است که ایشان با این دگم در ختم قرن بیست دسترس یافته اند.

باید خدمت جناب نعیم عرض کنم که عدد دو بحث یک اصل با نیست در طبیعت وجود ندارد انسان برای سهولت کار خود در حل تعداد اشرا به اشیا و اجسام نسبت داده است مثلاً دو انسان، دو درخت، دو ستاره دو گرفتند....

در سیاسی شوریک، که خد شامایی انسان معاصر است. اعداد از خصوصیات و کیفیت ها نمایندگی می کنند یعنی در هیچ

علمی اعداد انتزاعی و مجرد وجود ندارد. مثلاً دو انسان جمع دو انسان مساوی نه چهار انسان دو صد سال قبل از صبح تا به شام سه چوره بوت را می ساختند اما امروز همین دو جمع دو انسان یا وسایل عصری کار روزانه دو صد حوزه بوت را تولید می کنند. یا اینکه دو گوسفند جمع دو گوسفند دو فغانستان در حدود ۱۵۰ کیلو گوشت میداد اما همین چهار گوسفند در ایالات متحده در حدود ۳۰۰ کیلو گوشت می دهند چنانچه ملاحظه می کنید اعداد منطبق انتزاعی مساوات مطلق را در مکان و زمان نمی رساند. دو هزار و پنصد سال قبل دانشمند یونانی دیوکریس در ده این دگم چنین گفته بوده هسی آب روانی را مانند که انسان نمی تواند دو بار در حین آب غسل کننده یعنی جهان طبیعت و هستی را هم در رابطه بوده و برای ابد در نوسان و حرکت است. لهذا شما دگم را با علم عوضی گرفته اید. اگر کسی علوم مبنیه را با این فراگیری و روشایی اش با چیز دیگری اشتاء کند. تضاد وی در علوم اجتماعی و تاریخ چه خواهد بود؟ تناقض گویی های ایشان از این مورد مضاعفی از حضرت بیدل را بخارم آورد.

رمز اشای معنی هر خیره سر باشد، طبع ملیم فضل است اثر پد شاش. ایشان در ادامه پنج فقره نقد را بر چند های اول و دوم افغانستان، در مسیر ساریخ وارد می کنند.

۱- در مورد اینکه امیر حبیب الله در مرگ پدرش نقش داشته، چرا غبار منبع و مست خود را روشن نکرده؟ جواب چنین است که: در سال ۱۹۶۷ زندانیان سیاسی فعال بوده هزار نمی خواسته بیگانهی سزده سال در زندان بروند یا در نظر داشت اینکه افغانستان در طرف صد سال گذشته، دستخوش پادشاه گردشی و برادر جنگی بود. وزیر اکثر خان معصوم شد امین الله خان در برادر جنگی کشته شد، معزوب جان در زندان بود، خود حبیب الله خیال به قتل رسید، تله شاج و تحت امان الله را با همکاری انگلیس رسید و بالاخر داود بسیاری

روسی بر ضد ظاهر گوینا کرد با سرهم بندی
معمام این دلائل قبل و بعد از سرگ امیر
عبدالرحمن، شرایط برای انجام این عمل
مستعد بود تا رد غلام یاد شده در این مورد
چنانچه مرحوم عمار پیشنهاد می کند شک و
تردید با بجا خواهد بود از جانب دیگر
پادشاهان شصت ساله و مضاحیه هایی که با
مردم خود انجام داده، چون جامه که در آن
جورج ریست می کند، مستلزم اتشوارش را
دارد لهذا صفحه حرای اعدام مرحوم
عبدالخالق هزاره در کتاب و با بیان عمل
تاریخ نویسان به سبب غلبه افغانی در ایران،
تشریح کتابخانه ای نیست.

چنانچه واقعه نکلان رسمی به آن
عبادت دارد، بلکه آن پارتاب تعاملات میرسی
است که صرف یک مورخ به مفهوم راستین
گفته به آن ملتوس است. انطوریکه زوگر
پیچیدگی های زر را جز از چوب و آهنگر
از فولاد و آهن دانست. تاریخ نویسی علمی هم غلبه
هنگامی خود را من نشانده زیرا اتهامیکه
هر ذره گامی یکبار از کتاب از تاریخ معاصر می
گردد، از درک همه این بازیها عاجز هستند
از انجاست که سببهای متعددی را مطرح می
کنند، چون عمار خودی در زمان بود از این و
آن واقعه جنگ به آگاه گردید، این بکند تقاض
در معرفت خون کشنده است تا در محتوای
کتاب.

در مورد روابط و مذاکرات سری نامبر
و برادرانش با انگلیسها در تألیف خود مرحوم
غبار کتاب روابط خراسانی افغانستان در نیمه
اول قرن بیست می ۲۶۷ چنین می گوید:
«برپایه مکتوباتی که بحیث وزیر مختار و شهر
مند در کابل مقرر گردید، او قبل بر این در شرم
نحس نامیده سیاسی وظیفه داشت، و از آنجا
یا صادر داده و برادرانش قبل از آنکه داخل
افغانستان شوند و مجادله خود را بر علیه بیجه
مقام آغاز کنند مذاکره و مسامحه نمود، بوی»

در می ۲۶۸ همین کتاب باز دیگر از کتک های
نیتا سری انگلیسی به نادر مین رفته است.

۴. محمد عزیز نعیم مولی معترض می
کنند بکنند دلیل شانعلی حشمت خلیل عمار
مدعی است که تاریخ مذکور اولین تاریخ علمی
کشور باشد.
ایشان که دگم را با علم اشتباه می کنند
جای تعجب نیست که در علم و روش
مرحوم غبار می برد، برای پاسخ به این سوال
داند دید که علمی چیست و دستور علمی در
تاریخ کد چیست.

علم عبارت از شناسایی مکتب و
مکتب یک پدیده مشخص است موضوع مورد
مناقشه علم باید قابل مشاهده، تجربه و ترکیب
دوراره باشد مثلاً آب که آما مشاهده می کنیم،
خود معلول یک سلسله تعاملات است یعنی به
علت اینکه دو مشکول هیروژن و یک
مالمکول اکسیژن با هم ترکیب شده اند، محلولی
برجود آمده که آب است، و علمی که سازان
مشاهده به تجربه و از آن به ترکیب دوراره
برهنه می کرد، شیمی نام دارد پس در تاریخ
این تعامل چگونه صورت خواهد گرفت؟

مثلاً یک دستور تاریخچه مرحوم غبار
را از جمله دوم تجربه می کنیم (افغانستان)
حکمران و محمد هاشم در سازش با ریلی
سرمایه مال را استقرار داده، و این امر حسب
وزارتی اقتصادی افغانستان گردید، مردم زمانی
که عواقب این سازش را در زندگی روزمره
خود درک کرده و از آن متأثر گردیدند، این درد
را چنین بیان می کردند: «ما حتی یک سوزن
ساخته نمی توانیم که لباس خود را با آن
پاریم»

این اصطلاح عام عبارتست از مشاهده،
اگر بخواهیم این مشاهده را تعریف کنیم، چون
اموال و صنایع خارجی بازارهای مبار را فرا
گرفته، دولت در قیاس با ابزار استفاده جوی،
سرمایه های ملی را به سرمایه هلاک تبدیل می

کنند. هیچ تری ال صنایع جدید تر کشور مراع
نمی شود در عوض ورود مواد آماده شده، در
خارج را بشویق می کند و اینکه مردم خام می
گویند ما یک سوزن ساخته نمی توانیم معلول
است، و حکم مرحوم غبار در مورد سازش
هاشم و ریلی علت است، رابطه بین علت و
معلول مختل شده، لهذا این دستور علمی
است.

در جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ
این تحلیل مورخ که میگوید: «ملت افغانستان
بهرمان به مقابل استعمار پیشگامد و آنرا
شکست، اما دولتدارانش به استعمار تسلیم
شدند»

به جنگ افغان و انگلیسی و شکست
به گانه نکلان در این جنگها و نهادت ملت ما
انکار ناپذیر است.
اما بعد از سال ۱۸۳۹ دولت محمد
عمر بعد از ۱۸۷۹ عبدالرحمن خان و بعد از
۱۹۲۹ نادر خان به انگلیس ها تسلیم شدند.

جریات این حکم دو فید زمان و مکان
و محرکین آن در این کتاب واضح می گردد.
لذا حکم فوق یک حد کلی بوده که به اساس
منظور استوار گردیده، رابطه متقابل علت و
معلول علت این دستور را نشان میدهد، اگر
تمام داده های این حکم را با تعریف عام علمی
تطبیق کنیم مشاهده میگردد، که کاملاً نااهم
منطقی و منجاس هستند، پس این تحارب
تاریخ است. چون غبار این تاریخ را نوشته،
پس تاریخ غبار علمی است زیرا آنراش متبوع
از دماقیری از همین نوع است.

اینکه مثال یک دستور غیر علمی
چنانچه مرحوم فرهنگ در کتاب افغانستان در
پنج قرن اخیر جلد اول می ۱۵۱ می نویسد:
«محمد نادر شاه تماماً خواهش ترقی و
پیشرفت کشور در خط تمدن عصری بود»
مشاهده این دستور چنین است که
اموال و مملکت از دست رفت، اقتصاد نابود

گردید معارف ویران شد، کادرهای علمی و فرهنگی ابدام شدند و انضامی خانواده‌های و معتمدین امر برایشان افاده کشور را در انحصار خود آوردند. آیا این حرکت در طول تاریخ در تمام روی زمین با پیشرفت و ترقی نظام وطنی داشته؟ جوابه منفی است.

در این مثال حلت و معلول، همدیگر را محض می‌کنند، پس این حکم چیست؟ ندارد. لهذا هیچ نوع دستور علمی طرح نشده است.

۲- جناب عزیز، تعجب تصور می‌کند که مرحوم غبار زیر تاثیر جهش پستی سدهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رفته (لذا می‌گویند: حوادث و) به سبب مارکسیسم تغییر کرده است و دلیل می‌آورد که اصطلاحاتی چون مبارزات طبقاتی، فوئال، ملات و فاشیست را بکار برده.

اگر هر کسائی در مورد انقلاب کبیر فرانسه ورق زده شود در هر صفحه آن چندین بار در باره طبقات، مبارزات طبقات، فوئالیزم و تمسک کلیسا سخن رانده شده و این تقریباً صد سال قبل از تولد مارکسیسم است. بهمین ترتیب اگر یک روزنامه دوران جنگ دوم نظار ابداع شده شود اصطلاح فاشیسم در تمام نیمی آن روسی و مورسگافی گردیده است.

تعبیر مارکسیستی حوادث تاریخی بنام ماتریالیسم تاریخی بیاد می‌گردد. این شیوه تحلیل که اساسی اثری تولد نم مادی در جامعه است، موضوع بحث آن مباحثات تولید می‌باشد.

افغانستان که تمام قرن ۱۸ و ۱۹ در برادر کشی‌های سدهای ها و پادشاه گردشی‌های متحد زایی ها و مداخله انگلیس و جنگ خدا آن سیری گردید در کشور طرز تولید خود کفایتی و پراگنده رواج گردید. که انهم هر دو سه سال بعد در اثر یکی از عوامل پاف شده زیر و رو میگردید. لهذا ماده اصلی تحلیل مارکسیستی تاریخ یعنی مائینیات تولید حاکم، در افغانستان در جریان همین دو قرن برقرار

نگرید، نظور نمونه در طول همین مدت حتی یک نفر، یک بل، یک سرک یک قصر و بنای تاریخی که نمایندگی از ثروت و برقراری روابط خارج اقتصادی کند در تمام افغانستان وجود ندارد. در آن سال هابیکه دیگران از حقوق بشر دفاع می‌کردند، امیر عبدالرحمن فلاحی و کنیزی مردم هزاره را و اینج ساخت. بنا تاریخ این دو قرن ما عبارت است از خانه جنگی و مبارزه ضد استعمار. لهذا هیچ جایی برای تعبیر مارکسیستی در این تاریخ دو صد سال امر وجود ندارد.

شخص مذکور چنین ادعای ثبوت می‌کند: علاوه از اینکه مارکسیسم را نمی‌شناسد، از تحلیل دقیق تاریخ افغانستان نیز عاجز است. اما دانش مرحوم غبار خیلی فوق العاده سزاوار این بود که چشمان بسته تاریخ نبیند. اگر گاهی از شیوه گویا امن و قیمت کشیای اولیه زندگی سخن به میان می‌آورد برای این است که خواننده را در شرایط روزگار مورد بحث حضور دهد تا خود قضاوت آزاد داشته باشد.

بند های چهارم و پنجم انتقادات آلهای تعجب باهم شباهت دارند آنها در برگیرنده این است که مورخ باید متصف و حقیقت جو باشد. او نتیجه می‌گیرد که مرحوم غبار که بهر حال است و نه حقیقت را جستجو می‌کند بلکه آدم حسود است.

برای جناب تعجب اینقدر یادآور می‌شوم که تنها آنها که مطلق شان دروغ است در بحث علمی دشتام می‌دهند.

برای ثبوت متصفه گری و حقیقت جوی مرحوم غبار اینکه دو نقل قولی را ذکر می‌کنم. اولی واقعه ای است که مرحوم ملافیض محمد هزاره در ص ۱۲۹ ج ۳ قسمت دوم سراج التواریخ بیان کرده است.

سردار محمد اکرم خال پس سردار محمد ناصر خان مرحوم که بیست سرزادگی

به علیحضرت والا داشت ... چند و ور ذات بیانی معنی کز او دیده بودیدم برده تا که از دلت و تنگی معیشت و نهی معنی به مصافحی و ملاهی شعل و وزیدید. روز عسودت به حرق و قمار بازی بسر بردن احتسار کرد ... در مایان کار چنانچه خواهد آمد از تلبس سده علیا مستند و رستگار شد اجازه آمدن وطن مبالغه برای او شرف صدور یافت و در عهد الحضرت سراج العلم والادب چنانچه بیاید به تعجب حیرانی قوج نظام سرفراز گشت.

صد سال بعد از این واقعه مرحوم غبار در همین مورد می‌نویسد: «این مشخصات خود را نادار ملت می‌خواند، اگر از سرحدات افغانستان بیرون برشاید و فارابی ملت را از ایشان مسرد میدانند. الحبل الیسان در تمام سر زمین بحر آنکه در ملامت ها شتاب شویی کنند قادر به تحصیل قنوت و لا بدود و نشان شیشه روزی خود نیست. ج ۱ ص ۸۱»

انصاف و حقیقت نگری مرحوم غبار را نه تنها واقعه سراج التواریخ نباید می‌کند بلکه ما شاهد تطبیق عینی این دستور در هر بار خارج کشور هستیم.

عبدالمان حکمران عدلته چهل سال شعور ملت افغانستان را به زنجیر کشید، منابع هر نوع تحول و پیشرفت حقیقی جامعه گردید. دو کودتای پس در پس نتیجه این چهل سال سیاهی و ظلمت است. که تا امروز ملت ما در آتش آن می‌سوزد.

مرحوم غبار منجبت یک، تخصص در امور اجتماع این عوامل را روشن، عالمانه بیان ورده بدلی کرده است. با نسل های آینده مسئولین این همه متضایب هنوز تسلیم نشده. در آگاه تاریخ مورد تضاد قرار بدهند. روایتش شده اند.

مخاطره: در رابطه با چگونگی صورت عبد الخالق (قاتل نادر خان) بر خلاف ادعای نوشته فوق، مرحوم میر محمد حدیق فرهنگ در جلد دوم کتاب خویش (افغانستان در پنج قرن اخیر) صفحه ۲۲۷ چنین آورده است: «او جوانی بوده پانزده ساله بنام عبدالخالق، از هزاره های مقیم کابل که در لینه نجات تحصیل می‌کرد ...»

علی‌اشاد محمد عزیز نعیم

نگارش تاریخ را دارنده که به ماهیت تاریخ و طبیعت تاریخ اشتغال داشته باشند و سر تحول تاریخ نگاری را از سیده دم تاریخ تا حال بدانند، دارای تفکر تاریخی باشند، یعنی شرایط زمان و مکان را درک نمایند و از شرایط با آن عریض و پهنان شود، من تفاوت نکند.

از نگاه طبیعت تاریخ مربوط به علوم اجتماعی است. بر عکس علوم طبیعی (علوم طبیعی، ریاضیات و فلکیات)، نتیجه گیری علوم اجتماعی مطلق و مثبت نیست؛ مثلاً: در ریاضی در هر زمان و در هر مکان جمع ۲ مساوی به ۴ است. در هر گز واقع نشده که ۲ جمع ۲ مساوی به ۵ یا ۳ شده و یا به اساس علم فزیک روشنی به خط مستقیم حرکت می‌کند و این حقیقت در هر زمان و مکان یکسان است هر گز دیده یا شنیده نشده که در کدام زمانی روشنی به خط منحنی طی طریق نموده باشد و یا در کدام مکانی به خط متکسر است. در علوم اجتماعی نتیجه گیری نمی‌تواند محدود و متناهی می‌باشد به درجه فهم و دانش هر زمان و مکان. بر علاوه در علوم اجتماعی، به حقیقت از راه های مختلف و ابعاد مختلف نظر انداز می‌شود و هر یک می‌تواند خویش را از ورای آن زوایا و ابعاد بیسان بکند.

چون تاریخ از نگاه طبیعت مربوط به علوم اجتماعی است، باید از این امر استنباط شده می‌تواند ماهیت تاریخ آنچنانکه در این نامه قبلاً گفته آمد، عبارت است از دریافت حقیقت نسبت به ماضی. ماضی ای که رفته و باز نمی‌آید؛ چطور می‌تواند عجز ماضی بازگشت ناپذیر مطلع شد؟ آنهایی که رفته اند پس نمی‌آیند که بعد های زمان شش را بگویند و ما هم چنان توانایی رفتن به ماضی را نداریم. تا چشم دیدنای خود را از آن پنهان کنیم!

تاریخ چیست؟ و مؤرخ کیست؟

تاریخ از نگاه ماهیت، مانند سایر رشته های دانش چون علوم طبیعی، ریاضیات، جغرافیا، فلکیات (ستاره شناسی) و غیره، عبارت است از دریافت حقیقت. این حقیقت اگر در علوم طبیعی مطالعه خواص گیاهی و ترکیبی ماده است؛ در ریاضیات دریافت ابعاد کائنات است. در جغرافیا جستجوی واقعیت های این کره خاکی می‌باشد و در فلکیات نیز جستجوی واقعیت های اجرام سماوی. در تاریخ همچنان عبارت از دریافت حقایق نسبت به ماضی و جستجوی طبیعت ماضی، گذشته است و باز اندکی نیست!

آنچنانکه مطالعه هر رشته دانش، اجتناب ناپذیر و شرایع شده برای آن می‌باشد؛ به همین صورت مطالعه تاریخ و تاریخ نگاری نیز از عریض برای یک روش اجابات و دلیل می‌باشد که بدون آن به برداشت این برادر شش جستجوی حقایق تاریخی مشکل می‌باشد! از همین سبب همانطوریکه هر باسواد عالم طبیعی نیست، ماضی دان نیست و جغرافیا نویس نمی‌باشد، به همین قسم حتی نیست که باید هر باسوادی تاریخ نگار باشد. کسانی صلاحیت

استاد عزیز نعیم یکی از شخصیت های با دانش و با صلاحیت علمی و صاحب نظر در عرصه های سیاست و تاریخ کشور هستند. پس از چاپ رساله دیک نگاه انتقادی بر جلد اول و دوم افغانستان در مسیر تاریخ نسخه ای از آنرا برای ایشان فرستادم و نسبتاً تسکین کردم تا افزون بر آنچه من از تاریخ مرحوم بخار دریافته ام ایشان نیز که زمانی در به عنوان کامل تاریخ نگار، سر می‌کردند برداشت های خویش را در مورد تاریخ بخار بفرستند و بر آگاهی هان من و علاقمندان تاریخ کشور بیفزایند. ایشان به وجود کثافت صحنی و مره شدید در نامه پاهای خویش این تمنایم و لیک گفت و نظریات عالمانه و بسیار مؤسسه خویش را برایم توسط فکس فرستادند که با ابراز سپاس از ایشان اینک پوست شد را برای آینه سایر هموطنان نیز از آن مستفید شوند برای جرمه و عصمت سروریم. (سپاسگزار).

قبل از اینکه راجع به تاریخ بخار اظهار نظر کنم باید بر دایره را از ماهیت تاریخ، طبیعت تاریخ و تاریخ نگاری به عرض برسانم و سپس تفاوت آن را با واقع نگاری و تاریخ سازی وضع سازم

علیه استاد محمد عزیز نعیم

نگارش تاریخ را دارنده که به ماهیت تاریخ و طبیعت تاریخ اشتباه داشته باشند و سر تحول تاریخ نگاری را از سبده دم تاریخ جدا حال ندانند، دارای تفکر تاریخی باشند، یعنی شرایط زمان و مکان را درک نمایند و از شرایط با آن عریک، زمان و مکان خود را تفاوت نکنند.

از نگاه طبیعت تاریخ مربوط به علوم اجتماعی است، بر عکس علوم طبیعی (علوم طبیعی، ریاضیات و فلکیات)، نتیجه گیری علوم اجتماعی مطلق و مثبت نیست؛ مثلاً: در ریاضی در هر زمان و در هر مکان جمع ۲ مساوی به چهار است. هرگز واقع نشده که ۲ جمع ۲ مساوی به ۵ یا ۳ شده و یا به اساس علم فزیک روشنی به خط مستقیم حرکت می کند و این حقیقت در هر زمان و مکان یکسان است هرگز دیده یا شنیده نشده که در کدام زمانی روشنی به خط منحنی طی طریق نموده باشد و یا در کدام مکانی به خط متکسر است. در علوم اجتماعی نتیجه گیری نمی است و محدود و متناسب می باشد به درجه فهم و دانش هر زمان و مکان. بر علاوه در علوم اجتماعی، به حقیقت از راه های مختلف و ابعاد مختلف نظر انداز می شود و هر یک سر داشت خویش را از ورای آن زوایا و ابعاد بسیار میکند.

چون تاریخ از نگاه طبیعت مربوط به علوم اجتماعی است، باید از این امر مستثنی بوده نمی تواند. ماهیت تاریخ آنچنانکه در این نامه قبلاً گفته آمد، عبارت است از دریافت حقیقت نسبت به ماضی، ماضی ای که رفته و باز تسمی آید؛ چطور میتوان از عجز ماضی بازگشت نباید بر مطلع شد؟ آنگاه که رفته اند پس نمی آیند که بعد های زمان شش را بگویند و ما هم چنان توانایی رفتن به ماضی را نداریم. تا چشم دیدهای خود را از آن پان کنیم!

تاریخ چیست؟ و مؤرخ کیست؟

تاریخ از نگاه ماهیت، مانند سایر رشته های دانش چون علوم طبیعی، ریاضیات، جغرافیا، فلکیات (ستاره شناسی) و غیره، عبارت است از دریافت حقیقت. این حقیقت اگر در علوم طبیعی مطالعه خواص گیاهی و ترکیبی ماده است؛ در ریاضیات دریافت ابعاد کائنات است. در جغرافیا جستجوی واقعیت های این کره خاکی می باشد و در فلکیات نیز جستجوی واقعیت های اجرام سماوی. در تاریخ همچنان عبارت از دریافت حقایق نسبت به ماضی، و جستجوی طبیعت ماضی، که گذشته است و باز آمدنی نیست!

آنچنانکه مطالعه هر رشته دانش، اجتناب، دلیل و شرایط باشد، پس که را می نمایند؟ به همین صورت مطالعه تاریخ و تریخ نگاری نیز از عریضی یک رشته اجابات و دلیل می باشد که بدون آن به برداشت این برادر شش جستجوی حقایق تاریخی مشکل میباشد! از همین سبب همانطوریکه هر باسواد عالم طبیعی نیست، ریاضی دان نیست و جغرافیا نویس نمی باشد، به همین قسم حتی نیست که باید هر باسوادی تاریخ نگار باشد. کسانی صلاحیت

استاد عزیز نعیم یکی از شخصیت های با دانش و با صلاحیت علمی و صاحب نظر در عرصه های سیاست و تاریخ کشور هستند. پس از چاپ رساله دیک نگاه انتقادی بر جلد اول و دوم افغانستان در مسیر تاریخ، نسخه ای از آنرا برای ایشان فرستادم و نسبتاً تسکین کردم تا افزون بر آنچه من از تاریخ مرحوم بخار دریافته ام ایشان نیز که زمانی در به عنوان کامل تاریخ نگار، سر میگردید برداشت های خویش را در مورد تاریخ بخار بفرستند و بر آگاهی های من و علاقمندان تاریخ کشور بیفزایند. ایشان به وجود کثافت صحنی و مره شدید در نامه پاهای خویش این تمنایم و لیک گفت و نظریات عالمانه و بسیار مؤسسه خویش را برایم توسط فکس فرستادند که با ابراز سپاس از ایشان اینک پوست شد را برای آینه سایر هموطنان نیز از آن مستفید شوند برای جرمه و عصمت سروریم. (سپاسگزار).

قبل از اینکه راجع به تاریخ بخار اظهار نظر کنم باید بر دایره را از ماهیت تاریخ، طبیعت تاریخ و تاریخ نگاری به عرض برسانم و سپس تفاوت آن را با واقع نگاری و تاریخ سازی وضع سازم

حفظت نزدیک میباشد، بکار ترفه، بر سبیل مثال در صفحه ۱۹۹ جلد اول، چاپ ۱۳۶۷ کابل، آمده است که: سیرزا محمد ابراهیم خان، یکی از اطبای محرم و معتمد امیر عبدالرحمن خان، که معالجه و ادویه امیر تحت نظر او قرار داشت پس از یک غیبت مختصر هنگام بازگشت به قصر و قبل از داخل شدن به اطاق امیر، که بر یستر بیماری افتاده بود، مشاهده میکند که پیشخدمتی با جام خالی ادویه از اطاق خارج میشود. طبیب بعد از بوییدن جام خالی راجع به چگونگی ادویه، که چون استحصار او به امیر نوشته شده بود، پرسید پیشخدمت جواب داد که سردار حبیب الله خان دوا را به امیر نوشته اند. هنوز این گفت و گو، طبق نوشته غبار ادامه داشت که سردار حبیب الله خان از اطاق خارج ۱۰ و ۱۱ آنی - که در روی سیرزا محمد ابراهیم حواله کرد و گفت که امیر خواب است و خوابش را مغفل نکنند، فردا آن شب امیر عبدالرحمن خان دلمی اجل را بینک میگوید، با تصویر این صحنه، غبار میخواهد بگوید که گویا امیر حبیب الله خان در مرگ پدرش دست داشت، اما موضوع واضح نساخته که جریان این ماجرا چگونه به روی رسیده است؟ آیا سیرزا محمد ابراهیم خان این صحنه را به شخص غبار حکایت حوده و یا از دست دوم و سوم شنیده است؟ در برابر اینگونه اتهام بزرگ، غبار از تشن دادن مدار که قابل قبول عاجز مانده است.

نکته ندارد کسی با تو کار - ولیکن چو گفتی دلیلش یار

هر چند که مرحوم غبار در صفحه ۱۳ جلد دوم، چاپ ۱۳۹۹ آمریکا، از نامه های علیحضرت محمد نادر شاه و بهادر شاه محمود خان قناری عنوانی نور المشایخ (چندی از آرزوی من) - در مورد - چندی - یاد آوری کرده است، اما از روی آن نامه ها کدام اربابی که بیانگر ترمیمی این پسران

بالنگیس باشد، به نظر نمیخورد، ایکاش غبار میتوانست راوی صحنه، روز جزا را که سرنوشت عبد الخالق، قاتل علیحضرت محمده نادر شاه و پسرانش را تعیین مینمود تذکر دهد زیرا که وی شاهد آن صحنه نبود، و محیوس بسودا نمی دانم صحنه ترور مرحوم سردار محمد عزیز خان (پدر کلانم) را در بر این کدام راوی به غبار حکایت کرده که با تمام ریزه کاری های آن ترسیم شده (ص ۱۲۹ ج ۲) در این رابطه از زبان شاهدان عینی روایات دیگری نیز شنیده میشود. مؤلف به این دو صحنه آرایسی افکند نکرده و سه امر جلد دوم از همچو صحنه آراتی ها منقو است که برای هیچ کدامش دست آویز قابل قبول، نشان داده نشده است.

خلاصه اینکه نه تنها حقایق در این اثر از روی نتایج و شواهد تاریخی بدست نیامده، بلکه این حقایق مطابق به ذوق مرحوم غبار تحریف گردیده و با اقون قلم و سبک خدا داد، که واقعا جذاب، گیرا و سحر آمیز است، وی میخواهد خواننده را مجبور سازد تا بپذیرد که آنچه را او نوشته است، حقیقت است، مطلق است و تردیدی در آن موجود نیست و پس از روی این نوشته ها معلوم میشود که مرحوم غبار دارای مستبدان رأی است.

۲- گرچه مرحوم غبار در پیشگفتار کتابش نوشته: «... پس سیر تکاملی جوامع بشری طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل همه جانبه قرار دارد...» اما بحیث یک مؤرخ که حکم قاضی را دارد در هیچ مقاله سازبخ، او موقت دو طرف دعوی را نه عادلانه بررسی کرده و نه متعاقب قضاوت نموده و حوادث را صرفا نظریه ذوق و آرزوی خرید و چشم بسته و با شلاق قلم - بحر آفرین خود میخورد خوانند، را مجبور به پذیرش آن سازد! آنگاه اگر دولت علمی تاریخ نویسی

بر پایه های تحلیل و تحلیل همه جانبه، قرار داشته باشد، این اثر دو جلدی قائلد آن میباشد، نمیتوانم نظر به کدام دلیل شاغلی حشمت خلیل غبار مدعی است که تاریخ مذکور «اولین تاریخ علمی کشور ما» است! البته یک تاریخ نگار حق دارد از روایات، از نظریات، از خاطرات، از کتابها نقل قول کند، اما وقتی که حد در حد به صحت آن متیقن نباشد، صرفا منبعث یک نظر و روایت قبولش نباید، نه اینکه بر واقعیت آن حکم قلمی صادر کند!

۳- مؤلف افغانستان در سیر تاریخ، طوری که از این اثر دو جلدی بدست، نقد تفکر تاریخی میباشد، یعنی ماضی را از روی زمان خود «آوری نموده است» و واقعات را دو بعدی دیده است، نه سه بعدی، آنهم نظریه شرایط سالهای ۹۰ و اوایل ۷۰ قرن بیستم میلادی که در افغانستان و در جهان سوم و حتی کشورهای غربی طوفان چپگرایی، جوانان را بخود پیچانده بود! روی همین انگیزه و تحت تاثیر همچو طوفان مرحوم غبار به ماضی نظر انداخته و جرات را به شیوه مارکسیست ها تعبیر نموده و حتی اصطلاحاتی چون: سیرزات طبقاتی، قیودات، مملکت و فاشیست، را بکار برده است که هر کدامش - در قاموس چپگرایان - معنی بخصوص خود را دارد.

در جلد دوم ترش، غبار راجع به خط مشی علیحضرت محمد نادر شاه مینویسد که «ارتجاعی» بود، اگر وی از تفکر تاریخی بهره میداشت، باید متوجه میبود که تندروی، های، دوره امری و حکم العمل های ناشی از آن در وجود واپس گرای های دوره حبیب الله کلکاشی، شرایطی را در افغانستان بر جود آورد که در آن مسیر از همچو خط مشی نمیتوان قاضی قرار نهاد، علیحضرت مرحوم امان الله خان نیل از اینکه کابل را ترک نموده، آیا در تحت فشار افسران مامور

تیبست که اشتباهات و سهو ها و خطاها و بگن زیاد روی ها و جود داشت. که نادیده دیدن آن دور از هر نوع انصاف است. اما همچو اشتباهات و زیاده روی ها در دوره های پیشتر از حکمرانی این خانواده در کشور ما وجود داشت و در دوره ما بعد نه تنها اشتباهات و زیاده رویها افزایش یافت، بلکه وطن فروشی نیز یا آن توام بود و پناهی آن با هنوز دوام دارد! در شرایط امروزی یک بی موازنگی اکثریت قشر روشنفکر، و تعلیم یافته جامعه ما را قوا گرفته است؛ طبعاً داورها در همچو قضایا که پله همچان نیست به تفکر سالم، سنگینتر است، کامل نمی باشد. شاید چند نسل بعد خنکسای که دوره حکمرانی متوسین این خانواده بازنگری و بازنگاری شود و بررسیها و داورها متوازن و منصفانه گردد. اینجا جای واقعی شانرا در تاریخ بگیرند!

در خاتمه با سلام و احترامات مجدد و با آرزوی صحت و موفقیت شما این نام را به پایان میرسانم.

برادر شما محمد عزیز نعیم

۲۰۰۰/۸/۲۰

هرچند که من هیچ وقت غبار را ندیده ام، اما فکر میکردم که بخت یک سارو، که گرم و سرد روزگار را چشیده، لافل دارای متانت، وقار و آرامش علمی باشد، اما متأسفانه مطالعه این اثر عقیده ام را ثبت به مؤلف آن نفیر داد و غیر از یک آدم صاحب عقده، حدود و بی موازنه از نگاه احساسات و تفکر چیز دیگری در او سراغ نکردم!

برادر نهایت گرمی و عزیز جناب سپستانی!

رساله شما مطالعه شد و مطالب آن جالب بود... در رابطه با خاندان شاهی. که در رساله شما تذکر رفتنه، در حال حاضر نمیخواهم بسیار حرف بزنم. زیرا هر چیزی که به این ارتباط بگویم، یکتو دقاع و تیرنه تصور خواهد شد؛ متوسین این خانواده در مدت حکمرانی خویش مرتکب خیانتی به وطن نشده بودند که ضرورت به دفاع و تبرئه داشته باشند.

من نمی گویم که این دوره نزدیک به نیم قرن سراسر یک دوره آرمانی بود، شک

مجبور نشد که طی فرمائی از تمام رفوور مهای اصلاحی و متری خویش صرف نظر کند و آنها را مللی اسلام نماید و سپس شرایطی به میان آمد که حتی در وازه های مکاتب بروی فرزندان کشور مسدود گردید. در آن شرایط، خط مشی صادر شاهی در تناسب به ذهنیت عامه افغانستان نسبتاً متری بود.

۱- تاریخ نگار باید متصف باشد، باید حُب و بغض به حد اقل افکارش تاثیر کند و احساسات و تفکورش متوازن باشد، باکمال تأسف این اوصاف در این اثر دو جلدی مرحوم غبار نه تنها به مشاهده نمیرسد، بلکه احساس خود بزرگ بینی مؤلف و حلیر شمردن دیگران از لایله این اثر، بخصوص جلد دومش نمایان است.

۲- اگر تاریخ عبارت باشد از جستجوی حقیقت در ماضی، غبار در تحریر آن حقایق به شیوه علمی بیچاره بود! این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و میاسی دارد، تا به در یافت حقیقت و مؤلف آن خواسته است تا به زعم خویش مشکوره های خود را بر کرسی بنشاند که باز هم موفق نیست!



چاپخانه فرهنگ:

پاسخگوی اندیشه های سبز شماست

انجام کلیه امور چاپ بصورت رنگی و ساده از قبیل: کتاب، مجله، نشریه، اوراق اداری، تجاری و کارت ویزت در اسرع وقت به نازلترین قیمت و بالاترین کیفیت.

آدرس: بلوار قره نی - استخر شهر داری، جنب بانک صادرات.

تلفن همراه ۴۹۶۲ - ۵ - ۹۱۱

تلفکس ۸۴۳۴۴۰۶ - ۵۱۱

سید حامد نوری - تاجیکستان

نقدی بر داستان دلشدگان

شماره هفتم و هشتم (میزان و عقرب ۱۳۷۹) مجله میهن را بدست آورده و بر مبنای فوق هتری - فرم‌نگی و داستان خوانی - سر و است صفحه (۱۳۱) را کشودم تا باستان از معنوم احمدشاه فرزاد (سر شهر مجله) زیر خط (دلشدگان) را مطالعه نمائیم...

اینک خودم را با تکریر و ملامت به ذکر نکاتی اندر مطالب این نوشته (دلشدگان) می‌دانم

با این که آثار قزوانی در باره هنر داستان نویسی به طبع رسیده و درست است اما به خاطر آن که گفته‌هایم نزد آن سروران از دست مصداق محکم تر داشته باشد استناد می‌کنم به مطلب صفحه (۲۰۱) همین شماره (بر کلیه ادبیات کهن) و عنوان (آملی بر چه های باستانی، ذکر بر غار کردن حسنگ و زیر، تهیه تقسیم (ناصر غزوان) که در آن عناصر یک داستان خوب را چنین بر خسته می‌نماید:

بهار و صحنه های زنده، دیالوگ جنوب طرح و نو طبع، شخصیت برداری، زاویه دید مناسب، توالی، رابطه محکم علت و معلول ...

حالا بیایم نویسنده داستان «آواره دلشدگان» تاجیک خدای تر است است این عناصر را به کار نگرد، به یاد من حداقل از چند عنصر اصلی در این نوشته (داستان) حیرت نیست. (دیالوگ خنجر اصلا وجود ندارد، شخصیت پردازی بسیار ضعیف و گشاهی غیر منطقی به نظر می‌رسد، از زاویه دید مناسب و معمول داستانی استفاده نشده است و توالی، آن چنان که لازم است به ملاحظه نمی‌رسد و حتی زمان پراکنده گوی و عدم پیوند لازمی میان حوادث و قضایا به عنوان (داستان) آسیب خدای می‌رسد.

مزید بر آن از ویژه گیهای دیگر یک داستان پذیرفتنی انتحاب می‌شود با سوژه مناسب، آغاز و انجام زیبا و مهمتر از همه نقطه اوج در داستان است و تا جاتی که نوشته (دلشدگان) را می‌خوانیم دارای آغاز مهم و گنگ انجام ضعیف و غیر منطقی و فاقد نقطه اوج حیرت و لازم است به گونه مثال:

در پراگراف نخست (... تادم فاکوفا توبیت هم اهی اش نمودم، خیلر محبوب بود، همان جا، اسن باو آن پاکرد، سر پایش انداخت و بر خیزد، اسم سماد...

دوقی (ده گفت، اسم) من (دلیر) است...

با صوری که از سوال کننده صورت گرفته مشهود است که او یک دهم مانند و حلب است که جانب مقبل از (دلیر) نیز یک دهم که بر سر در گیتی چنین را برای خواننده ایجاد می‌کند و یاد فرجام ... (روزی که از آدم کرد، لحظه ده زندان اسناد و نگه می‌به پشت سر نمودم زندان دهم رنگ)

علاوه بر این که چنین انجمنی برای داستان کمتر لطفی ندارد، به او از منطق و واقعیت های همان زمان نیز به نظر می‌رسد چه، در زمان

تسلط رژیم کمونیستی در افغانستان محبس دهم رنگ کاملاً مشهور بوده و زندانیان سیاسی و حتی جنایی تنها در زندان پنجرخس نگهداری می‌شدند، همچنان نویسنده محترم شاید فراموش نموده اند که رژیم کمونیستی در افغانستان چهار ده سال دوام آورده پس بازنده حال زندان یعنی چه، و آن چه، مربوط می‌شود به اوج، پس از صبار، باز خوانی مناسبانه نقطه اوج برای این (داستان) نه توانستم سراف کتب

دیگر از فراوانی یک داستان خوب رعایت زبان یک دست و واحد (یاتوشناری و یا گفتاری) می‌باشد که از این نقطه نظر (داستان) شدیداً دچار چنددسته گی و نامعمولگی زیانست، مثلاً نمونه خنجر:

- اصلا به نه اشتابی نمی‌گذا...

- کسی منتظر به است...

- گویی می‌خواست مزه بخورد...

- به علم قلمی دهد...

- می‌خواهد مزه دنبال خود بکشد...

- مه حیران او را نگاه کردم و گفتم...

به برخی جملات و ترکیب های نامأنوس و پراکنده نیز در متن (داستان) بر می‌خوریم به گونه مثال:

شادر حریف های ترنگه های سر موزی پیچیده شده بود؟

- لا فرط سرمایه نمود می‌لرزدم، دندان هایم به هم می‌خورد شب داغ شده بود دامن داغ از شرط سرما؟

بامه خودم در این جرم شریک می‌دانستم، همان سال یکی پیدا شد، حمید گل به به دم اداره اش ترور نمود

علم بیرسره گی شکل و معنی در این جمله (افشهر من الشمس) است.

- باران خود را به در و پنجره می‌کوبد...؟

- همان روز که مرا گرفتند، چشمانم مریه بست، و حتی که چشمانم مریه کشودند...

آیا چنین جمعه آن هم برای یک داستان درست و قابل قبول است...؟

هر گاه نویسنده محترم می‌خواست چنین (سم) یا سوژه را در «داستان» اش پرورش بدهد که حوادث بسیار تکان دهنده و حوادث تری از این دسته می‌شد، درج نمود و به گونه هتری و علمی به پرورش گرفت

خلاصه موضوع تکراری، اوایل تسل کشنده، پرورش ضعیف و ناقص، عدم آشنایی با محفل و قنوع، داده به کار گیری اصطلاحات و عبارات نامأنوس و چند دهنه گی زبانی در سر نام داستانواره بی (دلشدگان) که اسم با سمایی نیز نیست، مشخصات آترامی ندارد.

به خاطر باید داشت که هر گاه به نوشتن یکی از ژانر های هتری، ادبی دست می‌زنیم ابتدا وفوف و احاطه کامل بر چگونگی خصوصیات ژانر مورد نظر داشته باشیم هر غیر این صورت، نویسنده گی راسه به منابع هر که همچون سخن به تجربه خواهیم گرفت.

والسلام